

بازشناسی اندیشه سیاسی القاعده

حمیدرضا اسماعیلی*

چکیده

اندیشه سیاسی القاعده با داشتن ماهیت سلفی‌گری و رادیکالیسم، از نوع ویژه اندیشه‌های سیاسی اسلام‌گرایان - با تفسیری برخاسته از آیین وهابیت - محسوب می‌شود. دین‌شناسی ظاهرگرایانه القاعده (در مقابل باطن‌گرایی) در کنار ویژگی‌های رادیکالیستی اعضای آن، عنصر دینی «جهاد» را به مهم‌ترین مؤلفه اندیشه سیاسی القاعده در دوران حاضر تبدیل کرده است. همچنین این فرهنگ دینی موجب شده است که پیروان القاعده دایره مسلمانی را بسیار تنگ بگیرند و بسیاری از مذاهب و جریان‌های اسلامی را همسان پیروان ادیان دیگر با عنوان‌هایی هم‌چون «کافر»، «مشرک» و «منافق» شایسته «جهاد» بدانند.

هدف نهایی ایدئولوژی القاعده دستیابی به حکومتی فقهی - سلفی است که نظام سیاسی آن بیشتر به مخلوطی از نظام‌های موناشرشی و آریستوکراسی شباهت دارد. آنها در پی احیای شکوه امپراتوری اموی و عباسی هستند و با دموکراسی نیز مخالف‌اند. از سوی دیگر، چون ایدئولوژی القاعده تنها مصروف مبارزه و تشکیل خلافت اسلامی شده است، استعداد زیادی برای گرایش به ابزارگرایی در رهبران آن وجود دارد.

گرچه راهبردهای اتخاذی القاعده به علت «تغییر شرایط بیرونی حاکم بر القاعده و ایجاد فرصت‌های جدید» و «وجود دیدگاه‌های مختلف در رهبران آن» با تغییراتی در طول زمان مواجه بوده است، در حال حاضر، مهم‌ترین راهبرد القاعده برای دستیابی به اهداف ایدئولوژیک خود، آغاز مبارزه از داخل سرزمین‌های اسلامی است. القاعده در صورت موفقیت در مراحل نخست، دامنه آن را به نقاط دیگر جهان نیز گسترش خواهد داد. لذا آنان برخلاف «سیاست‌های اعلامی» خویش که مبارزه با اسرائیل و آمریکا را تبلیغ می‌کنند، در «سیاست‌های اعمالی» مبارزه با مسلمانان را ترجیح داده‌اند.

* پژوهشگر و عضو گروه اندیشه سیاسی اسلام مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

1. مقدمه؛ تأملی در کاربرد مفهوم «بنیادگرایی» برای القاعده

در حال حاضر، القاعده یکی از مشهورترین گروه‌ها و جریان‌ها در جهان اسلام محسوب می‌شود. این سازمان که بهتر است آن را جریانی فکری نیز بدانیم، درست یا نادرست، به عنوان یکی از مهم‌ترین گرایش‌های اسلام‌گرایی معرفی می‌شود. برخلاف اهمیت موضوع، تاکنون پژوهشگران داخلی به صورت جدی به اندیشه سیاسی القاعده نپرداخته‌اند. لذا در نوشتار پیش رو برآنیم که اندیشه سیاسی القاعده را مورد بررسی قرار دهیم. اما پیش از هر مطلب دیگری لازم است توجهی به مفهوم «بنیادگرایی» که آن را به عنوان عصاره اندیشه القاعده به کار برده‌اند، بیندازیم.

در نوشته‌های اغلب نویسندگان غربی و به تبع آنها برخی نویسندگان مسلمان، جریان‌های موجود در جهان اسلام به طور کلی به سه جریان بنیادگرا، سنت‌گرا و غرب‌گرا (تجددگرا) تقسیم شده‌اند که هر کدام نیز به گروه‌های کوچک‌تری قابل تقسیم‌اند. اساس این مرزهای فکری، غرب است و آنان با اصل قرار دادن فرهنگ غرب، جریان‌های فکری دیگر را در قیاس با خود می‌سنجند. از نگاه این نویسندگان، بنیادگرایی با ویژگی‌های زیر تعریف می‌شود: بنیادگرایان ارزش‌های دموکراتیک و فرهنگ غربی معاصر را طرد می‌کنند و خواهان دولتی اقتدارگرا و متشرع هستند تا قوانین و نظام اخلاقی اسلام را به اجرا درآورد. آنان هم‌چنین خواهان بهره‌برداری از نوآوری و فناوری در کسب اهداف خویش هستند. بنیادگرایان، دشمن سرسخت غرب به ویژه ایالات متحده هستند و قصد نابودی ارزش‌های مدرنیته و دموکراتیک را دارند. این نویسندگان تفسیری ستیزه‌جو و اقتدارگرا از اسلام ارائه می‌دهند که از خشونت پرهیز ندارد. بنیادگرایان برآنند قدرت سیاسی به دست آورند تا اسلام را به شیوه مورد نظر خود ترویج کنند.¹

این نویسندگان برای آنکه بتوانند طیف‌های مختلفی که آنها را بنیادگرا نامیده‌اند تحت همین عنوان حفظ کنند، مجبور شده‌اند با ارائه تقسیم‌های فرعی‌تر، برای مثال، آنها را به بنیادگرایان نص‌گرا و رادیکال تقسیم کنند و در تفکیک آنها بیفزایند که بنیادگرایان نص‌گرا از پایه‌های قوی اعتقادی برخوردارند و ریشه در نوعی پایه مذهبی دارند، اما جریان رادیکال که با جوهره حقیقی اسلام کمتر سروکار دارند به عمد یا از روی ناآگاهی از آموزه‌های اسلام پا را فراتر می‌گذارند و معمولاً به هیچ‌کدام از نهادهای مذهبی وابستگی ندارند بلکه افرادی التقاطی هستند که برپایه برداشت خویش از اسلام عمل می‌کنند. آنها هم‌چنین دست به تفسیرهای گزینشی از اسلام می‌زنند که به آنان اجازه می‌دهد از بسیاری ویژگی‌های مندرج در قرآن و سنت مانند تساهل و

توسعه غفلت ورزند و از سوی خود قوانین جدیدی وضع کنند.² این نویسندگان با چنین برداشت‌های کلی که از بنیادگرایی دارند، گاه بسیاری از گروه‌هایی را که حتی از لحاظ ایدئولوژیکی با هم اختلاف دارند، مانند «حزب‌الله» و «القاعده» در مجموعه بنیادگرایان رادیکال قرار می‌دهند.³ مفاهیم وضع‌شده از جانب نویسندگان غربی که یا در جوامع اسلامی نزیسته‌اند تا شناخت کاملی از جریان‌های موجود در جوامع اسلامی به دست آورند یا شناختشان نسبت به خود مسلمانان که درک عمیق‌تری از اسلام و مذاهب آن دارند، کمتر است، نمی‌تواند محققان مسلمان را در شناخت جریان‌های فکری موجود در جهان اسلام کفایت کند. این نویسندگان حتی اگر جانبدارانه، سفارشی و همسو با منافع سیاسی حکومت‌های غربی ننویسند، دست‌کم در شناخت اسلام و جهان اسلام با محک و ترازو قرار دادن خویش غربی، نسبت به اسلام و جریان‌های اسلامی شناخت پیدا و درباره آنها داوری می‌کنند.

مفهوم «بنیادگرایی» علاوه بر داشتن نواقص و ایرادهای فوق، ابهام‌هایی نیز دارد. هنوز تعریف و بیان روشنی از بنیادگرایی که تطابق کاملی با مصادیق خود داشته باشد، ارائه نشده است و در بسیاری مواقع کسانی که از این مفهوم بهره می‌برند به آن بار ارزشی منفی می‌دهند و بنیادگرایی را ملازم خشونت و تندروی می‌دانند که لزوماً چنین برداشتی از معنای لغوی آن استنباط نمی‌شود. بنیادگرایی دینی در لغت، بازگشت به بنیادها و اصول ثابت و لایتنیغیر موجود در دین برای پیروی از آن قوانین «سعادت‌بخش» است. اما آن اصول ثابت نزد تمام بنیادگرایان یکسان تلقی نمی‌شود و حتی در برابر این پرسش که آن اصول ثابت شامل چه مواردی می‌شود، پاسخ یکسانی در میان بنیادگرایان وجود ندارد. برخی از اندیشمندان معاصر مسلمان، اصول ثابت نزد بنیادگرایان را به ترتیب زیر می‌دانند و آن را چنین توصیف می‌کنند:

1. بنیادگرایان برای عقل استدلال‌گر در حوزه نظری تنها برای کشف حقایق از دل کتاب و سنت، آن هم در بعضی موارد، ارزش و حجیت قائل هستند.
2. نص‌گرا و نقل‌گرا هستند.
3. شریعت‌اندیش و فقه‌محورند.
4. آنها را تغییرناپذیر و خدشه‌ناپذیر می‌انگارند.
5. کوشش در تأسیس جامعه‌ای دارند که شریعت و فقه به نحو اتم و اکمل در آن اشاعه و ترویج یابند.
6. چون حکومت‌های غیردینی مانع این کار شده‌اند، با آنها ناسازگار و در پی براندازی این

حکومت‌ها هستند.

7. سعی در ایجاد نظام‌های حکومتی شریعت‌مدار و فقه‌گرا دارند.

8. به تکثرگرایی دینی و سیاسی اعتقادی ندارند.

9. دین را برآورنده نیازهای دنیوی و اخروی (همه نیازها) می‌دانند.⁴

با وجود این، هیچ دلیلی وجود ندارد که معتقد باشیم تمام کسانی که منسوب به بنیادگرایی هستند، در آن اصول اشتراک کامل داشته باشند و حتی در تفسیر آن اصول یکسان عمل کنند. لذا مفهوم «بنیادگرایی» که برآمده از گفتمان «سنت-تجدد» اندیشمندان غربی است چندان نمی‌تواند در تبیین اندیشه و ایدئولوژی القاعده به کار آید و نویسندگانی که در پی شناخت بهتر و عمیق‌تر آن هستند باید از مفاهیم بیشتر و متنوع‌تری بهره ببرند. یا اگر از آن مفهوم استفاده می‌کنند با شرح و بیان کامل و افزودن قیدی بر آن، به طور دقیق مراد خویش را از مفهوم بنیادگرایی تعیین کنند تا آن مفهوم علاوه بر جامع بودن، مانع از ورود مصادیق غیرمرتبط نیز شود. لذا در این گفتار، از آنجا که خاستگاه و ماهیت القاعده سلفی‌گونه است و آنان در رسیدن به اهداف خود رادیکالیستی عمل می‌کنند، ترجیح می‌دهیم به جای هر مفهوم دیگری، در شناخت اندیشه و ماهیت القاعده از مفهوم «سلفی رادیکال» بهره ببریم و در مباحث پیش رو به بیان و تبیین این اندیشه سیاسی بپردازیم.

2. دین و مبارزه در ایدئولوژی القاعده

از آنجا که القاعده جریانی اسلام‌گرا محسوب می‌شود، شناخت دین‌شناسی رهبران آن از اهمیت بالایی برخوردار است، به طوری که دین‌شناسی آنان می‌تواند بر معارف دیگرشان تأثیر بگذارد. از نگاه القاعده، دین نظام ساده حقوقی است که خدا وضع کرده تا انسان‌ها با انجام اوامر این «مالک» «مَلِک» «قهار» بتوانند علاوه بر نجات خود از عذاب اخروی، پاداش شایسته‌ای نیز در بهشت کسب کنند. این رویکرد به دین، بیشتر یادآور رابطه دوران بردگی و ارباب و رعیتی است. اگر انسان‌ها به قوانین خداوند، با تفسیر سلفی و وهابیت، عمل کنند، در دنیا و آخرت در عوض کردار و رفتار خود می‌توانند از آتش خشم الهی در امان بمانند و در غیر این صورت، عذاب ارباب جهان آنان را دربرخواهد گرفت. از این نظر، دین علاوه بر تأمین عیاشی در آن دنیا، بساط خوشی در این دنیا را به ویژه برای مردان فراهم می‌آورد.

ما در این دعوت مردم را، اگر اطاعت کنند، به بهشتی بشارت می‌دهیم که بر آسمان و زمین عرضه شده

است؛ و اگر مخالفت کنند و در پی هواهای نفسانی خود برآیند، به عذاب الهی هشدار می‌دهیم.⁵ کسب رضایت خداوندی که «پادشاه جهان» است به سادگی به دست نمی‌آید و بسیاری مواقع رسیدن به این مرحله بدون جان‌فشانی‌ها و خون‌فشانی‌ها میسر نخواهد شد.

برای یاری رساندن به دین پروردگار و ارج نهادن به خون برادرانم، عزم کشتن امریکایی‌ها و دشمنان دین را کرده‌ام. سوگند به خدا، هرگز خون برادرانم را که در سرزمین فلسطین به دست یهودیان خائن و فرزندان خوک و میمون و با حمایت آشکار سردمدار کفر جهانی ریخته می‌شود، فراموش نکرده و نمی‌کنیم. دین پروردگارم جز با ریختن خون‌ها و متلاشی شدن بدن‌ها یاری نخواهد شد. بار خدایا، خون‌های ما را بگیر تا راضی شوی. خدایا قرار مده برای ما قبری یا خاکی که اجسادمان را دربرگیرد و سنگ لحدی که آنها را پنهان کند، تا اینکه در روز قیامت اجساد ما به بهشت بشارت داده شوند.⁶

لذا عنصر «جهاد» در ایدئولوژی القاعده از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و ابزاری‌ترین و کلیدی‌ترین مفهوم در آن ایدئولوژی به شمار می‌رود، به طوری که رهبران القاعده آن را از سایر عبادت‌های دینی، مانند نماز و روزه و حج مهم‌تر می‌دانند. آنها معتقدند مسلمانانی که در عمل و نظر به «جهاد» نپرداخته‌اند، اسلام را درک نکرده‌اند.⁷ عبدالله عزام که از وی به عنوان یکی از مؤسسان و رهبران القاعده نام برده می‌شود، برخی علل جهاد را به صورت زیر بیان کرده است: «جلوگیری از تسلط کافران بر مسلمانان، ترس از آتش جهنم، عمل به فریضه جهاد و پاسخ به دعوت خدا، ادامه دادن راه سلف صالح، استقرار جامعه اسلامی، حفاظت از مستضعفین زمین، شهادت و کسب مقام والا در بهشت، جلوگیری از بی‌حرمت شدن «امت» و سپر بلای آن شدن، حفاظت از عزت «امت» و نقش بر آب شدن توطئه دشمنان، حفاظت از سرزمین اسلامی و جلوگیری از فاسد شدن آن، ایجاد امنیت برای مکان‌های مقدس، سعادت امت و افزایش ثروت ایشان و بهترین شکل عبادت است».⁸

ایمن ظواهری در این باره معتقد است: «جوانان مسلمان نباید منتظر اجازه گرفتن از کسی باشند، زیرا جهاد با امریکایی‌ها، یهودیان و متحدانشان، یعنی منافقان مرتد، واجب عینی است... هر مسلمانی که به پیروزی اسلام علاقه‌مند است نمی‌تواند هیچ ندایی را برای توقف جهاد بپذیرد و نمی‌توان امت را از آن منصرف کرد».⁹

مطابق ایدئولوژی القاعده، مرز میان انسان‌ها را اعتقاد یا عدم اعتقاد به اندیشه ایشان مشخص می‌کند و کسانی که از این مکتب فکری پیروی نکنند، تحت عنوان کافر، مشرک و منافق مشمول

قوانین وضع شده سختی قرار می‌گیرند. بر این اساس، همفکران ایدئولوژیک «دوست» و کسانی که اندیشه دیگری دارند «دشمن» تلقی می‌شوند.

به اعتقاد ما، در حال حاضر مهم‌ترین فتنه‌ای که توحید و عقیده اسلامی را تهدید می‌کند، فتنه انحراف از دوستی با مؤمنان و دشمنی با کافران است. لذا با نگارش این مطالب سعی کردیم به امت اسلامی هشدار دهیم تا در بیداری مبارک و جهادی پیروزمند - ان شاء الله - مراقب حملات صلیبی‌های امریکایی و یهودی علیه امت اسلامی باشند... [زیرا مطابق هشدار] ابن تیمیه، باید دانست که محبت به مؤمن واجب است، حتی اگر به تو ظلم و دست‌درازی کند و دشمنی با کافر واجب است، حتی اگر به تو خوبی کند.¹⁰

اما چنان که در ادامه نیز مشاهده خواهیم کرد، القاعده دایره «دوستان خدا» را به اندازه‌ای تنگ کرده است که بیشتر شامل جنبش‌های سلفی، به ویژه سلفی رادیکال می‌شود. آنان برای مبارزه و «جهاد»، اقدام به تعریف و تعیین دشمنان کرده‌اند که به طور عمده شامل سه گروه کافران، مشرکان و منافقان می‌شود. آنها سپس تلاش کرده‌اند با تفسیرهای خاص از برخی مفاهیم دینی مانند «جهاد» و «شهادت»، ایدئولوژی خود را برای مبارزه کارآمد کنند. مسیحیان و یهودیان که از آنها با عنوان دشمنان صلیبی یاد می‌شود، به اتفاق پیروان ادیان دیگر در گروه کافران قرار می‌گیرند، برخی پیروان اهل سنت از جمله منافقان هستند و شیعیان نیز گاه در گروه منافقان و گاه مشرکان می‌گنجد. به عبارت دیگر، القاعده برای مبارزه با تک‌تک دشمنانی که تعریف کرده، در پی ارائه حجت شرعی خاصی برآمده و با اطلاق هر کدام از آن عنوان‌ها به گروه‌های یادشده زمینه را برای مبارزه فراهم کرده است.

نگاهی به تمام گفتارها و نوشتارهای زرقاوی ما را با این واقعیت آشنا می‌سازد که یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های زرقاوی، تئوری‌پردازی برای جنگ با شیعیان است و اینکه چرا مبارزه با شیعیان در اسلام مشروع شده است. وی که پیشاپیش به سختی این کار واقف بود، بیشترین تلاش خود را در سال‌های اخیر به همین امر اختصاص داد. او در این راستا شیعیان را مهم‌ترین دشمن معرفی کرد و مقابله با آنان را بر مبارزه با «صلیبی‌ها» ترجیح داد.

دشمنان ما چهار گروه هستند: امریکایی‌ها، کردها، وابستگان دولت عراق و شیعیان. از نظر ما، گروه اخیر کلید تحولات سیاسی [عراق] است؛ به این معنا که اگر ما عمق دینی، سیاسی و نظامی آنها را مورد هدف قرار دهیم، ایشان نیز تحریک می‌شوند و خوی وحشی‌گری خود را به اهل سنت نشان می‌دهند. اگر در این طرح موفق شویم، می‌توان گفت توانسته‌ایم اهل سنت غافل را نسبت به این

گروه آگاه و بیدار کنیم¹¹

(شیعیان) افعی‌های خفته، عقرب‌های مکار خبیث، زهرهای کشنده و دشمنان در کمین نشسته‌اند. ما اینجا در دو جبهه در حال نبردیم: جبهه اول، مصاف با دشمنی آشکار است و جبهه دوم، جنگی شدید با دشمنی مکار که به لباس دوست درآمده و ابراز همراهی می‌کند؛ در حالی که در درون شر و شرارت و کینه دارد و میراث تفرقه ذاتی را که در تاریخ اسلام شاهد آن بوده‌ایم، به همراه می‌کشد... واقعیت‌های تاریخی بیانگر این حقیقت است که تشیع با اسلام همخوانی ندارد؛ مانند یهود و نصارا که تحت شعار اهل کتاب با هم مشترک‌اند ... این قوم بر محور کفر جمع شده‌اند....

القاعده گذشته از صلیبی‌ها و شیعیان که اختلافات عقیدتی- کلامی بسیاری میان خود و آنان قائل است و به راحتی می‌تواند در ایدئولوژی خود برای جهاد علیه آنان فتوا صادر کند، در میان مسلمانان اهل سنت نیز گروه‌هایی را برای مبارزه تشخیص داده و تفکیک کرده است. البته آنان نسبت به باقی مسلمانان اولویت کمتری دارند و «جهاد» با آنان به مراحل بعدی واگذار شده است. علمای محافظه‌کار اهل سنت، حاکمان کشورهای اسلامی، جنبش‌هایی چون اخوان المسلمین و حتی توده مردمی که سرشان به زندگی خویش گرم است و در چکاچک مبارزات القاعده را یاری نمی‌رسانند از جمله دشمنان، یا دست‌کم مسلمانان غیرحقیقی، تلقی می‌شوند.

حاکمان اسلامی، هم به دستورات و شریعت الهی پشت پا زده‌اند و هم با یهودیان و مسیحیان دوست شده‌اند ... (آنها) به رغم ادعای مسلمان بودن، بیش از سایر گروه‌ها از عقیده تولی و تبری دور افتاده‌اند. خطر این گروه برای امت اسلامی به قدری وسعت یافته است که بزرگ‌ترین عامل انحراف امت اسلامی از عقیده خود به حساب می‌آید... دشمنان اسلام به خصوص امریکایی‌ها، یهودیان، فرانسویان و انگلیسی‌ها توانستند با یک سلسله توطئه، قرارداد، روابط سری، امتیازات، حساب‌های پنهانی، خرابکاری و جذب نیرو، این گروه از حاکمان را بر سرنوشت مسلمانان مسلط کنند... علمای درباری هم فتواهای دیکته‌شده از بالا را امضا می‌کنند. طبق این فتواها، سیطره بیگانگان، غارت ثروت کشور، سلطه‌جویی صلیبی‌ها و کشتار مسلمانان در عراق مباح خواهد شد. سپس مفتی اعظم عربستان مجوز صلح با اسرائیل را صادر می‌کند.¹²

(اهل سنت) در این زمان به چند گروه تقسیم شده‌اند:

1. عامه: اکثریتی ساکت و حاضرند که در اصل غایب‌اند. اگرچه آنها در مجموع از امریکا بیزارند و آرزوی نابودی آن را دارند، در عمل چشم به آینده‌ای پراسایش و زندگی مرفه دارند. آنها برای

تبلیغات و بازی‌های سیاسی طعمه‌ای مناسب هستند.

2. علما و نخبگان.

3. **اخوان:** ایشان دست به تجارت با خون شهدا زده و بزرگی خود را بر مجموعه‌های مخلصین بنا نهاده‌اند. دست از سلاح و زره برداشته و به جهاد جواب «نه» گفته‌اند... تمام تلاش آنها تسلط بر مناصب سیاسی به نمایندگی از اهل سنت است... دین آنها دورنگی است، پای‌بند اصول ثابتی نیستند و سخنانشان از پایگاه شریعت برخوردار نیست.

4. **مجاهدان:** آنها مخلصین اهل سنت و عصاره بهترین‌های این سرزمین هستند و در یک کلام می‌توان آنان را منتسب به اصل عقاید اهل سنت و مذهب سلفی دانست. این گروه با دو ویژگی زیر از «مجاهدین مهاجر» متمایز می‌شوند: یک، بیشتر آنها دچار فقر تجربه و مهارت، به خصوص در زمینه کار گروهی و سازمانی هستند... دوم، با آنکه مین‌ها کاشته، موشک‌ها شلیک و خمپاره‌ها پرتاب می‌شود، کماکان خواهان سلامت و بازگشت به آغوش همسران خود بدون کوچک‌ترین خراشی هستند.

5. **مجاهدان مهاجر (سلفیان رادیکال):** آنان مسلمانان واقعی هستند که تعدادشان بسیار اندک است.¹³

ویژگی «تکفیری» القاعده به طور عمده برآمده از تفسیر آنان از دین و برخی مفاهیم کلیدی قرآن مانند «توحید» و «طاغوت» است. در واقع، بهره‌گیری از این تفاسیر و مفاهیم، نیروی نهفته زیادی را برای مبارزه در میان ایشان آزاد می‌کند.

ای قضات، ممکن است شما فکر کنید عبادت تنها نماز، روزه و زکات است و بگویید ما خدا را عبادت می‌کنیم، برای خدا نماز می‌خوانیم، سجده می‌کنیم، روزه می‌گیریم و قربانی می‌کنیم. (اما) من به شما می‌گویم عبادت آن گونه که شما درک محدودی از آن دارید نیست، بلکه گسترده‌تر و فراگیرتر از آن چیزی است که شما گمان می‌برید. کلمه توحید، که خداوند خلق را به خاطر آن آفرید، پیامبر را فرستاد و کتاب‌هایی برای آنان نازل کرد، عبارت است از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش نفی که همان «لَا إِلَهَ» و به معنای این است که هیچ معبودی جز «الله» وجود ندارد. در این بخش الوهیت از غیر خدا نفی می‌شود و در روزه، نماز، حج و شرع کسی غیر از او عبادت نمی‌شود. (اما) بخش دیگر، بخش اثبات و همان «إِلَهُهُ» است که الوهیت را تنها برای «الله» اثبات می‌کند و اینکه در تمام امور کوچک و بزرگ غیر از «او» اطاعت نشود... طاغوت در لغت یعنی هر چیزی که از حد خود گذشته باشد... و در اصطلاح یعنی هر آنچه غیر از خدا عبادت شود، در حالی که به عبادت راضی است. طاغوت شکل‌های گوناگونی دارد؛ گاهی یک بت است و گاهی قبر، انسان یا

قانون... شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: کسانی که راهبان و کشیشان خود را خدایانی در برابر الله گرفتند و در حلال کردن آنچه خدا حرام کرده بود و حرام گردانیدن آنچه خدا حلال کرده بود از آنها اطاعت کردند، اگر بدانند در دین خدا تغییر ایجاد کرده اند و از این تغییر دنباله روی کنند، مرتکب کفر شده اند و برای خدا و رسول او شریک قرار داده اند، حتی اگر برای این شریکان نماز نخوانده و سجده نکرده باشند، او در جای دیگر می گوید: زمانی که شخصی دانشی را که از کتاب خدا و سنت رسول او فهمیده می شود، ترک کند و از حکم حاکمی که مخالف حکم خدا و رسول اوست، اطاعت کند، مرتد و کافر است و در دنیا و آخرت مستحق مجازات است.¹⁴

گذشته از درستی یا نادرستی مطالب فوق، نکته بسیار مهم، جنبه فقهی آن بیانات است که بار حقوقی خاصی در پی دارد و از این جهت قابل مقایسه با کفر عرفانی نیست.¹⁵ از نگاه ایشان، علاوه بر عوامل فوق، موارد زیر نیز موجب «کفر» می شود: کمک به کافر، ناسزاگویی به صحابه پیامبر (ص) به ویژه ابوبکر، عمر و عایشه،¹⁶ وضع قانون، گونه هایی از احترام به علما، مردگان و شخصیت های مورد احترام جامعه، ضعف یقین و بدگمانی نسبت به خدا، ترس و بی غیرتی درباره دین و تن دادن به حکومت کافران.¹⁷ در نتیجه، با وجود این ایدئولوژی، مبارزه با گروه های مختلفی که مخالف اندیشه «سلفی رادیکال» هستند مشروعیت می یابد. اما مسأله بسیار مهمی که ذهن بسیاری از رهبران القاعده را برای یافتن پاسخی رضایت بخش درباره آن به خود مشغول داشته، کشته شدن بسیاری از انسان های معمولی و غیر نظامی طی عملیات های تروریستی القاعده است که چگونه می توان این کشتارها را توجیه کرد و مشروع جلوه داد. آنان برای یافتن این پاسخ که به تدریج برای القاعده تبدیل به بحران شده - زیرا بسیاری از دوستان و پیروان خود را در جهان اسلام از دست داده اند - از مفهوم فقهی - سلفی «ترس» (سپر قرار گرفتن) بهره برده اند. براساس این باب فقهی، قتل مسلمانان موجود در اماکن مورد هدف جایز است و اجر کشته شدگان هم با خداست.¹⁸ زرقاوی در این باره از سخنان فقه های پیشین اهل سنت، نتایجی را استنباط کرده است که در زیر به آنها می پردازیم:

1. کلام فقها و ائمه پیشین درباره سلاح های قدیمی و پیش از اکتشاف باروت بوده است. بدیهی است هنگام استفاده از سلاح های قدیمی امکان جدا کردن افراد و جلوگیری از کشته شدن مسلمانان، بیش از سلاح های جدید وجود داشته است.
2. شرعاً موظف هستیم برای مقابله با دشمنان خدا از قوی ترین سلاح ها استفاده کنیم، البته اگر این کار امکان پذیر باشد.

3. شرعاً وظیفه داریم پیش از پیروزی و اعتلای کلمه «الله» بر روی زمین، دشمن را سرکوب کنیم و ضربه‌ای اساسی بر آن وارد سازیم تا هیبت و شکوه خود را از دست دهد و زمین‌گیر شود.

4. کلام فقهای پیشین (در این باره) به جهادهایی اشاره دارد که هنگام حمله مسلمانان به بلاد کفر و فتح آن سرزمین‌ها به منظور تحت حکم اسلام درآوردن آنها صورت می‌گرفت. بدیهی است که جواز این مسئله به طریق اولی در مورد جهادی که از باب دفع دشمن و برای مقابله با کفار حربی که قصد استیلا بر سرزمین مسلمین را دارند بیشتر صدق می‌کند تا چه رسد به زمانی که دشمن دست به استیلا بر مسلمانان زده و سال‌ها نیز از آن زمان گذشته باشد، به گونه‌ای که حکم صلیبی‌ها بر ایشان تثبیت شده باشد.

5. همان‌طور که «قرطبی» گفته بود: اگر مسلمانان برای دستیابی به کفار، سپر را هدف قرار ندهند، کفار سپر را می‌کشند و بر جامعه اسلامی نیز تسلط می‌یابند. وضعیت امروز ما به این صورت است که اگر شما سپر را هدف قرار ندهید، کفار سپر را دچار فتنه کفر و رویگردانی از دین می‌کنند تا بتوانند حکم صلیبیان را روی زمین پیاده کنند... شیخ الاسلام (ابن تیمیه) نیز معتقد است: «قتل سپر، ضررش از شیوع کفر، کمتر است».¹⁹

در ایدئولوژی القاعده تنها وجود یکی از شرایط زیر موجب کشتار نظامیان و غیرنظامیان مسلمان و غیرمسلمان می‌شود: مقابله به مثل، ناتوانی در تمیزگذاری میان شهروندان و نظامیان، مشارکت و همراهی شهروندان در عمل، حرف یا ذهن با دشمنان، ضرورت جنگ، کاربرد تسلیحاتی که نمی‌توانند تمیزی میان انسان‌ها بگذارند، پیمان‌شکنی و سپر انسانی.²⁰ بر همین اساس، بن‌لادن درباره سلاح هسته‌ای معتقد است: «این حق مسلمانان است که مالک این گونه سلاح‌ها باشند».²¹

3. خلافت و حکومت دینی (فقهی- سلفی) در ایدئولوژی القاعده

هدف نهایی ایدئولوژی القاعده دستیابی به حکومتی فقهی است که ریشه در سلفی‌گری وهابیت دارد و بر تمام جهان حکم می‌راند. این حکومت دینی که شکل‌گیری جامعه دینی، از طریق اجرای قوانین فقهی، بر آن مبتنی است، مهم‌ترین خواسته و موتور محرکه فعالیت‌های القاعده به شمار می‌رود. حکومت طالبان بر افغانستان در واقع جلوه و تبلوری از آن حکومت مورد نظر القاعده است. ما به خاطر جهاد در راه خداوند قادر متعال از وطن خود خارج شده‌ایم و خداوند را به علت منتی که در راه فراهم شدن امکان جهاد و این هجرت مقدس به ما ارزانی داشته، سپاسگزاریم. هدف و میل

قلبی ما نیز این بوده است که در راه برپایی و تحکیم حکومت اسلامی و پیاده کردن احکام اسلامی جهاد کنیم. این هدف ماست و به خاطر همین هدف از کشور خود خارج شده ایم.²²

القاعده در میان نظام‌های سیاسی موجود به تأسی از خلفای راشدین و امپراتوری‌های اموی و عباسی همچنان نظام موناشرسی را بهترین نظام حکومتی می‌داند و با توجه به ویژگی‌های ایدئولوژیک خود و نیز از آنجا که نتوانسته است در جلب افکار عمومی مسلمانان موفق باشد، با دموکراسی مخالفت می‌ورزد. البته تجربه تاریخی اسلام درباره دو خلیفه نخست و نیز تأکیدات قرآن مبنی بر مشورت و شورا باعث شده است نظرات نخبه‌گرایانه در آنان تقویت شود و جایگاهی نیز برای مشورت با اهل حل و عقد و نخبگان سلفی قائل شوند.²³ اما این شورا و مشورت هیچ‌گاه قابل تعمیم به عموم مردم و گروه‌های دیگر نیست. لذا ظواهری تأکید دارد: «مجاهدین» نمی‌توانند با زور حکومت کنند یا مستقیماً قدرت را به دست گیرند. حکومت باید به اصل اسلامی شورا وفادار باشد و «امر به معروف و نهی از منکر» را به اجرا گذارد. همچنین باید مبتنی بر نظر «اهل حل و عقد» باشد و نظر علما را به عنوان کارشناسان شریعت لحاظ کند.²⁴

دموکراسی آمده است به ما بگوید در نظام دموکراتیک، ملت، همان حکم و مرجع اصلی است و کلام نهایی در تمام امور به رأی ملت بازمی‌گردد. در این نظام هر آنچه را ملت حلال بداند، حلال و هر آنچه را حرام بداند، حرام است. هر چیزی که به عنوان قانون و شریعت انتخاب شود، درست و معتبر است و جز آن اشتباه و بی‌ارزش است؛ هرچند آن گفتار، وحی و از جانب خداوند متعال باشد. شعار «حکم از آن ملت است»، اصل و اساس یک نظام دموکراتیک است و تمامی مسائل حول این محور و اصل می‌چرخد...

دموکراسی با تفاسیر مختلفش برپایه یک‌سری اصول و مبادی استوار است که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

نخست، ملت، مصدر تمامی قوای سه‌گانه از جمله قوه مقننه است. این قوه از طریق انتخاب نمایندگان مردم تشکیل شده است و وظیفه قانون‌گذاری را برعهده دارد. به عبارت دیگر، در نظام دموکراتیک قانون‌گذار اصلی انسان است نه خدا؛ و معبود حقیقی، به علت قانون‌گذاری و مشخص کردن حلال و حرام، «انسان مخلوق» است نه خدا. لذا عین کفر و شرک است و با توحید و اصول اسلام مغایرت دارد. زیرا انسان ضعیف در مهم‌ترین ویژگی خدا، یعنی قانون‌گذاری با خداوند شریک شده است....

دوم، دموکراسی براساس آزادی عقیده و آزادی دینی استوار است؛ یعنی انسان در سایه دموکراسی می‌تواند هرگونه که می‌خواهد از دین خود دست بردارد، هرچند این امر مستلزم خروج از دین و الحاد باشد... در اسلام سزای هر مسلمانی که از دین خویش بازگردد، مرگ است.

سوم، دموکراسی، ملت را قاضی حقیقی می‌داند، به طوری که در صورت اختلاف میان حاکم و حکومت‌شونده، طرفین نزاع برای حل اختلاف خود، به رأی و اراده ملت باز می‌گردند. این مطلب با اصل توحید که در آن تنها خدا اختلافات را حل می‌کند، مغایرت دارد... هم‌چنین داوری خواستن از هر نهادی غیر خدا از نظر شرعی به مثابه داوری خواستن از طاغوتی است که باید بدان کافر شد... چهارم، دموکراسی براساس آزادی بیان استوار است، هرچند به ذات اقدس خدا و قوانین الهی دشنام و ناسزا گفته شود...

پنجم، دموکراسی بر جدایی دین از سیاست و دیانت از حکومت‌داری استوار است، یعنی آنچه مربوط به خداست تنها برای خدا بوده و دین تنها به عبادت در مساجد و صومعه‌ها خلاصه می‌شود، و امور دیگر زندگی، مانند سیاست، اقتصاد و جامعه به مردم مربوط می‌شود... این باور آنان درباره دین اسلام باطل و گوینده آن کافر است؛ زیرا به مثابه انکار و نفی آشکار بخش‌هایی از دین اسلام است. اسلام، دین سیاست، قانون‌گذاری و حکومت‌داری است و بسیار گسترده‌تر از آن است که در پشت دیوار مساجد و صومعه‌ها خلاصه شود و این بدون شک کفری آشکار به دین خداست...

ششم، دموکراسی براساس آزادی تشکیل گروه‌ها، احزاب سیاسی و نهادهای گوناگون با هر فکر و عقیده‌ای استوار است و این از نظر شرعی بنا به برخی دلایل باطل است. از جمله اینکه احزاب و گروه‌ها با تمامی عقاید و افکار شرک‌آمیزشان به راحتی به رسمیت شناخته می‌شوند و می‌توانند امور بیهوده و باطل را در کشور و میان بندگان رواج دهند. این مسأله کاملاً با متون دینی مغایر است؛ زیرا امور کفرآمیز را باید انکار کرد و درصدد تغییر آن برآمد، نه اینکه به آن اعتراف کرد... بنابراین، به رسمیت شناختن احزاب کافر، به مثابه راضی بودن به کفر است و رضایت دادن به کفر عین کفر است...

هفتم، دموکراسی براساس اصل به رسمیت شناختن نظر «اکثریت» استوار است، یعنی هر چه را اکثریت بپذیرد، حتی کفر و باطل، قبول می‌کند. بنابراین، دموکراسی «حقیقت» را «اکثریت» می‌داند که از نظر اسلام، اصلی باطل است. «حقیقت» از نگاه اسلام آن است که با کتاب و سنت سازگار باشد؛ خواه یاران آن کم باشند یا زیاد. لذا هرچه با کتاب و سنت مخالف باشد، باطل است هرچند تمام دنیا با آن موافقت کنند.²⁵

در مطالب فوق، نکات فراوانی درباره اندیشه سیاسی القاعده و نگاه آنان به حکومت دینی وجود دارد. ذکر مهم‌ترین آنها به شفافیت بیشتر موضوع یاری می‌رساند:

1. هیچ مرجعی جز فقه‌های سلفی و وهابی حق افتا و استخراج قوانین برای اداره جامعه را ندارد و به طریق اولی قانون‌گذاری براساس عقل خودبنیاد هم مشروعیت ندارد.
2. آزادی عقیده از آنجا که می‌تواند به ارتداد و الحاد بینجامد باطل است.
3. مشروعیت حاکمان از جانب عالم بالاست و رهبران جوامع باید خاستگاه دینی و برآمده از شرع داشته باشند.
4. آزادی بیان چون به ناسزاگویی به خدا و قوانین الهی می‌انجامد، مورد تأیید نیست.
5. دین از سیاست و حکومت جدا نیست.
6. تشکیلات و احزاب سیاسی چون به گسترش فعالیت عناصر غیردینی یاری می‌رسانند، مورد تأیید اسلام نیستند.

ایدئولوژی القاعده بیشتر مصروف مبارزه و تشکیل خلافت اسلامی شده است؛ لذا پیروان آن با دچار شدن به ازخودبیگانگی، قربانی ایدئولوژی و خلافت مورد نظر القاعده هستند. در این ایدئولوژی هیچ انسانی اعم از مسلمان و غیرمسلمان، اصالتی ندارد و اصالت با ایدئولوژی سلفی و حکومت مورد نظر است. بر این اساس نباید از آن ایدئولوژی به جز برخی تکالیفی که از اسلام استنباط کرده‌اند، رهنمودی برای افراد بشر انتظار داشت. این نگرش سیاست‌زده القاعده باعث می‌شود ابعاد عرفانی و جمالی دین به چشم نیاید و زندگی تنها به عرصه قتال و مبارزه تبدیل شود. ایدئولوژی القاعده با توجه به مطلوب‌ها و هدف نهایی که در نظر گرفته است از «جهاد» آغاز و به «جهاد» نیز ختم می‌شود. از مطالعه آثار آنان چنین برمی‌آید که زندگی میدان نبرد، مبارزه و قتال با اندیشه و انسان‌های دیگر است. در چنین رویکردی، دین به جای آنکه به سیاست جهت بدهد - یعنی ادعایی که وجود دارد - با سیاست تعریف می‌شود و کوچک‌ترین مسأله سیاسی و اجتماعی می‌تواند تأثیر عمیقی بر تفسیر از دین بگذارد. لذا درباره ایدئولوژی‌هایی از این دست، نکته‌ای که می‌تواند مورد اهمیت قرار گیرد احتمال سوق یافتن آنها به سمت ابزارگرایی است. وجود برخی شواهد نشان می‌دهد دست‌کم برخی از رهبران القاعده بیش از آنکه به ایدئولوژی سلفی رادیکال پای‌بند باشند، ابزارگرا هستند و تأکیدشان بر شعارهای سلفی بیشتر جنبه ابزاری برای رسیدن به قدرت و مقابله با غرب و مخالفان را دارد. یکی از آن موارد را می‌توان در احیای ناسیونالیسم عربی تحت لفافه سلفی‌گری جست‌وجو کرد. مطابق این ناسیونالیسم مذهبی‌شده،

عرب‌ها باید در پی احیای شکوه بر باد رفته خود پس از خلافت عباسیان برآیند. آنها اسلام‌گرایی و ناسیونالیسم عربی را دو روی یک سکه می‌دانند.

ای قوم، خداوند عرب‌ها را با این دین، عزیز و سربلند گردانید و با این دین آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور و از پرستش بت‌ها به پرستش خدای یکتا هدایت کرد و بدین وسیله آنان را بر بنی‌بشر گرامی داشت. به خدا سوگند، برانگیختن حضرت محمد(ص) از میان قبایل عرب نعمت بسیار بزرگی است.²⁶

این رویکرد القاعده، در استنباط‌های فقهی و احکام و فتاوی‌ای شرعی نیز دنبال شده است و آنان فقیه‌ی را که به دور از فعالیت‌های اجتماعی و رفتارهای سیاسی، صرفاً براساس کتاب و مطالعه در پی فهم احکام دینی برآید، فاقد شرایط کافی می‌دانند. به عبارت دیگر، «فقه پویا» در نظر آنان فقه جهادی و عملگراست. زرقاوی به نقل از سیدقطب می‌نویسد:

شکوفایی فقه اسلامی تنها در عرصه حرکت، فعالیت و پویایی صورت می‌گیرد و نباید آن را از فقیه‌ی که هنگام پویایی، فعالیت و حرکت (جامعه) در گوشه‌ای آرام نشسته است، انتظار داشت. در این زمانه کسانی که سر در کتاب و دفتر دارند و برای استنباط احکام فقهی از آن منابع می‌کوشند و برآنند با استفاده از این احکام به تجدید فقه اسلامی بپردازند و به دور از فعالیت‌های (عملی) بمانند که هدف آن رهایی انسان از عبودیت غیر خدا، حذف شریعت طاغوت، تثبیت شریعت الهی و بازگرداندن آنان به بندگی پروردگار است، در حقیقت، ماهیت و هویت این دین را نداشته و در شناسایی فقه دین ناتوان‌اند.²⁷

صرف نظر از اینکه مراد سید قطب از عبارات بالا چیست، می‌توان نظریات زرقاوی را این‌گونه تفسیر کرد که از نظر او فقه پویا، فقهی اجتماعی - سیاسی است که با داشتن دغدغه‌های روز جامعه مسلمانان بتواند همگام با ایدئولوژی القاعده پیش برود و خواسته‌های ایشان به ویژه تأسیس حکومت دینی را محقق سازد. در واقع، زرقاوی وقتی می‌بیند قریب به اتفاق روحانیان اهل سنت گرایش به آن ایدئولوژی ندارند و در جهت مشروعیت‌بخشی به آن حرکت نمی‌کنند، آنها را فقه‌های حقیقی نمی‌داند و در نتیجه آنها را به چنین حرکتی دعوت می‌کند. بر این اساس، ایدئولوژی القاعده به علت سیاست‌زدگی، در برخی مواقع و در بعضی افراد به ابزارگرایی انجامیده است.

این گروه (فقه‌ها)، عقاید خود را از تلفیق عقایدی به دست آورده‌اند که بزرگان اسلام، چه در صدر و چه اکنون، آن را دور انداخته‌اند. آنها این عقاید را به گونه‌ای در هم آمیخته‌اند تا بتوانند به بدترین شکل به افسارگسیختگی، وابستگی، فساد و غارت نظام‌های حاکم و مرتد و خارج از شریعت، مشروعیت بدهند.

آنان روش خوارچ را در تکفیر و وارد ساختن اتهامات گوناگون مانند فسق و فجور و بدعت و حلال بودن خون و حرمت «مجاهدان اسلام» در پیش گرفته‌اند. برای مثال، مفتی مصر که کارمند رسمی دولت است، از آن دولت حقوق می‌گیرد تا عملی را که برای آن اجیر شده است انجام دهد؛ یعنی مشروعیت بخشیدن به نظام لائیک که مطیع یهود است و با مسلمانان بدرفتاری می‌کند.²⁸

4. راهبردهای القاعده

نشریه اشپیگل به نقل از برخی رهبران ارشد القاعده، مطلبی را به چاپ رسانده است که مراحل رسیدن به آرمان‌های القاعده و اهداف عملیاتی‌شده آنان را مشخص می‌کند. این مراحل عبارت‌اند از: مرحله بیدارسازی که از سال 2001 تا 2003 (از 11 سپتامبر تا سقوط صدام) به طول می‌انجامد. بر این اساس، هدف حمله 11 سپتامبر تحریک امریکا برای اعلان جنگ به جهان اسلام و در نتیجه، بیدارسازی مسلمانان بوده است. استراتژیست‌های القاعده مرحله نخست را با موفقیت ارزیابی کرده‌اند. مرحله گشودن چشم‌ها که تا سال 2006 ادامه می‌یابد، در این دوره القاعده می‌خواهد «سازمان» به «جنبش» تبدیل شود. آنها در این مقطع بر بسیج مردان جوان سرمایه‌گذاری می‌کنند و عراق باید مرکز تمام عملیات‌های جهانی قرار گیرد تا سپاهی در آن ایجاد و پایگاه‌هایی در سراسر کشورهای عربی تأسیس شود.

مرحله سوم، طی سال‌های 2007 تا 2010 خواهد بود. در این مرحله رزمندگان مستقر در عراق دارای آمادگی هستند و تمرکز اصلی متوجه سوریه است. حمله به ترکیه و اسرائیل پیش‌بینی می‌شود و آنها امیدوارند با این حملات، مشهور و محبوب شوند. در ضمن کشورهای همسایه عراق نیز در خطر خواهند بود.

مرحله چهارم، مهم‌ترین هدفی که در این مرحله، یعنی طی سال‌های 2010 تا 2013 دنبال می‌شود، فروپاشی حکومت‌های منقرض عرب است. این موضوع، رشد پایدار القاعده را در پی خواهد داشت. آنها در این دوره هم‌چنین به اقتصاد امریکا و لوله‌های نفت حمله خواهند کرد.

مرحله پنجم که میان سال‌های 2013 تا 2016 قرار دارد، دوره اعلام «خلافت اسلامی» است. در این دوره اسرائیل بسیار ضعیف می‌شود و حتی می‌توان نظم نوین جهانی را اعلام کرد.

مرحله ششم که بعد از اعلام خلافت اسلامی است، زمان رویارویی مطلق سپاه اسلام با غیر آن است و زمان آن در سال 2016 فرامی‌رسد.

مرحله هفتم در سال 2020 با پیروزی مسلمانان و تأسیس خلافت جهانی اسلام آغاز می‌شود.²⁹ حتی اگر نپذیریم مطالب بالا از سوی رهبران القاعده اعلام شده است یا تمام آنها به این مراحل معتقدند، بررسی مؤلفه‌های دیگر ایدئولوژی القاعده روشن می‌سازد همگی با اصل موضوع موافق‌اند و چنین مطلوبی را در سر می‌پروراند؛ هر چند در برخی مراحل و راهبردها متفق‌القول نباشند. برای نمونه، ظواهری مراحل رسیدن به مطلوب‌های مورد نظر القاعده را در چهار مرحله، به صورت زیر بیان می‌کند: نخستین مرحله اخراج امریکایی‌ها از عراق است که اگر امریکا از الگوی خود در ویتنام پیروی کند، ممکن است با سرعتی بیش از حد انتظار محقق شود. در مرحله دوم، باید در تمام سرزمین‌های سنی‌نشین عراق که می‌توانند تحت کنترل درآیند، مرکز قدرت یا امارت اسلامی تأسیس شود. این مرحله باید در حین پیکار برای اخراج امریکاییان از عراق صورت بگیرد. ظواهری درباره قدرت یافتن گروه‌های دیگر در عراق هشدار می‌دهد؛ زیرا ممکن است امریکا نوع دیگری از عقب‌نشینی ناگهانی و شتاب‌زده را که در ویتنام مرتکب شد، تکرار کند و بدین ترتیب، عراق تحت تسلط سازمانی درآید که سازماندهی مؤثری برای به دست‌گیری اوضاع دارد. این امارت نوپا هم‌چنین باید منتظر حالت جنگ با دشمنی باشد که می‌کوشد ثبات لازم را برای تبدیل شدن امارت به خلافت از بین ببرد. مرحله سوم پیکار، گسترش دادن جهاد به کشورهای سکولار همسایه عراق است و مرحله چهارم که می‌تواند هم‌زمان یا بعد صورت گیرد، درگیری با اسرائیل است.³⁰

نکته بسیار مهمی که در اینجا می‌توان استنباط کرد آن است که القاعده برخلاف سیاست اعلامی خویش که مبارزه با اسرائیل و امریکا را تبلیغ می‌کند،³¹ به علت ویژگی‌های موجود در ایدئولوژی خود باید مبارزه را از داخل آغاز کند و نشان دادن دشمن خارجی هم روشی برای جذب نیروهای بیشتر از میان جوانان اهل سنت است. القاعده برای نفوذ و تثبیت موقعیت خود در میان مسلمانان ابتدا در پی حذف رقباست؛ چه آنهایی که با غرب و سکولاریسم تعارض دارند و چه کسانی که با آنها در تعامل هستند. لذا القاعده بنابه ویژگی‌های ایدئولوژیک خود و اقتضائات و لوازم آن، مجبور است مبارزه را از میان مسلمانان آغاز کند و به این منظور همیشه باید میان آنان قطب‌بندی نماید.

5. اختلاف‌های راهبردی در القاعده

میان اعضای القاعده اختلافاتی مبنی بر چگونگی دستیابی به اهداف و مطلوب‌های مورد نظر وجود دارد که برخی از آن به عنوان «اختلافات راهبردی» یاد کرده‌اند. آنها با اشاره به اینکه «ایدئولوژی»

القاعده از بدو پیدایش تاکنون تغییری نداشته است از تحولات «راهبردی» القاعده سخن گفته‌اند.³² در واقع، باید گفت به رغم ثبات ایدئولوژی القاعده، راهبردهای آن به دو علت عمده زیر دچار تغییراتی شده است:

الف) تغییر شرایط بیرونی حاکم بر القاعده و ایجاد فرصت‌های جدید؛
ب) وجود دیدگاه‌های متفاوت در میان رهبران القاعده.

الف) تغییر شرایط بیرونی حاکم بر القاعده و ایجاد فرصت‌های جدید

تا اوایل دهه 1990 القاعده صرفاً در افغانستان پایگاه داشت؛ ولی از آن پس با برقراری رژیم اسلامی حسن ترابی در سودان توانست به خاورمیانه عربی نزدیک شود. این تغییر کانون عملیاتی باعث شد که آنان بر مبارزه با رژیم‌های خاورمیانه تأکید بیشتری کنند. با به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، القاعده فرصت یافت به آن کشور بازگردد و با داشتن مأمونی مطمئن، گسترش عملیات‌های تروریستی را در دستور کار قرار دهد. هم‌چنین صحنه‌های مختلف جهاد در بوسنی، چچن و... نیز استراتژی کلی سازمان را تحت تأثیر قرار داد. لذا می‌توان چنین ادعا کرد که راهبرد القاعده بیش و پیش از هر چیز بر اثر شکل گرفتن فرصت‌های جدید «جهاد» به وجود آمده است. از اوایل دهه 1990، راهبرد القاعده مبتنی بر حملات گاه و بی‌گاه به قصد متزلزل ساختن امنیت رژیم‌های عرب بوده است. اما این استراتژی به مقدار زیادی به فرصت‌هایی که پیش می‌آید وابسته است و هیچ مرکز ثابتی برای فعالیت ندارد. سرانجام، این فعالیت‌ها به بحران عراق و کانون جغرافیایی مناسبی که برای «جهاد» در اختیار القاعده نهاده است، باز می‌گردد. این فرصت، پیش از این و از زمان پایان یافتن جنگ با شوروی در افغانستان به دست نیامده بود. عراق، صحنه اصلی جنگ واقعی است که القاعده فرصت بزرگی برای موفقیت در آن برای خود قائل است. به علاوه، برای نخستین بار این ایدئولوژی در «قلب جهان اسلام» و در کشوری عربی فرصت بالندگی یافته است و مهم‌تر از همه، جنگ در عراق فرصت بی‌سابقه‌ای در اختیار القاعده قرار می‌دهد تا اهداف خود را با استقرار «حکومت اسلامی» که یا آغازی برای خلافت آینده یا خود خلافت است، محقق سازد. از آنجا که عراق مرکز خلافت عباسی است، اهمیت زیادی دارد و پیروزی در آن جهشی بزرگ برای موفقیت ایدئولوژی سلفی رادیکال محسوب می‌شود. این پیروزی باعث پیدایش پایگاهی برای القاعده در درون دنیای عرب و در مجاورت اهداف دیرینه آن، یعنی عربستان، فلسطین و سرزمین شام می‌شود و بدین ترتیب، تأثیر «دومینو» در فتح کشورهای همسایه

عراق و تمام جهان اسلام به منظور برپایی خلافت اسلامی دارد.³³ در دوره کنونی چون شیعیان قدرتمندترین نیروهای داخلی عراق هستند، مهم‌ترین دشمنان القاعده به شمار می‌آیند و برای نخستین بار ویژگی «شیعه‌ستیزی» القاعده جلوه‌ای تمام می‌یابد و آنها به شدت در پی احیا و تولید نظریه‌های ضدشیعی برمی‌آیند و بدین طریق القاعده وارد دوره جدیدی از تاریخ راهبردی خود می‌شود. گزیده آنکه القاعده به شهادت عملکرد گذشته خویش و بیانات صریح رهبرانی چون بن‌لادن و عزام، در تفکرات راهبردی خود مرحله‌ای می‌اندیشد و با توجه به فرصت‌های پیش‌آمده اقدام می‌کند.

ب) وجود دیدگاه‌های متفاوت در میان رهبران القاعده

علت دیگر تفاوت و تنوع راهبردهای القاعده، اختلاف‌های موجود میان رهبران آن مبنی بر تعیین اولویت‌ها و روش‌های رسیدن به آن اهداف و مطلوب‌هاست. در درون القاعده چندین جریان عمده وجود دارد که در برخی راهبردها با یکدیگر اختلاف نظر دارند. مهم‌ترین این جریان‌ها عبارت‌اند از:

1. مصری‌ها و همفکران ایمن ظواهری؛
2. وابستگان به حزب جماعت اسلامی پاکستان؛
3. حامیان جماعت علمای اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع‌الحق؛
4. پیروان گروه «توحید و الجهاد» به رهبری زرقاوی؛
5. طرفداران لشکر طیبه؛
6. پیروان اندیشمندانی چون حسن ترابی و عبدالله عزام.³⁴

حزیفه عزام، پسر عبدالله عزام، در این باره معتقد است پس از مرگ مشکوک پدرش در اواخر دهه 1980 و تغییر در کادر رهبری القاعده، به ویژه نفوذ گسترده ظواهری از اوایل دهه 90، القاعده با تغییرات عمده‌ای مواجه شده و به شدت به سمت رادیکالیسم و جریان‌های «تکفیری» پیش رفته است. لذا او این تحولات را بر اثر فقدان عبدالله عزام، کاهش نفوذ بن‌لادن، نفوذ برخی سازمان‌های امنیتی و گسترش اقتدار افرادی چون ظواهری می‌داند.

اگر پدر من اکنون زنده بود، به هیچ وجه موافق این اقدامات (تروریستی) نبود، چون او همه چیز را از دریچه سود و زبانی که برای امت اسلام داشت، ارزیابی می‌کرد؛ حال آنکه عملیات‌های تروریستی، تاکنون جز بدبختی و فلاکت نتیجه دیگری برای مسلمانان نداشته است. پدر من نه تنها کشتن مسلمانان بی‌گناه بلکه کشتن اهل ذمه - خواه یهودی و خواه مسیحی- را براساس تعالیم اسلام حرام

می‌دانست. مقامات بسیاری از دستگاه‌های امنیتی جهان عرب و اسلام در حضور خود من گفته‌اند که ترور عبدالله عزام، معادله را به سود کسانی که با استدلال‌های نادرست، جوانان را به اقدامات خشونت‌بار سوق می‌دهند، به هم زد. به همین دلیل نیز اسرائیل با همکاری امریکا و مزدوران پاکستانی، آغاز دوره‌ای را کلید زد که عبدالله عزام در آن نباشد... در افغانستان، به جز عده انگشت‌شماری که این حربه را علیه متجاوزان روس به کار می‌بردند، گروه‌های قدرتمندی که به تکفیر این و آن پردازند، وجود نداشت. همان عده انگشت‌شمار نیز کمی بعد چنان گرفتار تندروی شدند که پدر مرا نیز مرتد اعلام کردند. از مدت‌ها پیش در القاعده درباره «تکفیر» نظریه‌پردازی شده و کمی بعد عملی یافته بود، اما به تازگی آن را به صراحت اعلام و اجرا می‌کنند. من فکر می‌کنم تحولاتی که به تدریج در این سازمان روی داده باعث شده است تئوریزه کردن «تکفیر» در القاعده جنبه عملی پیدا کند. شیخ‌اسامه بن لادن، که من از نزدیک او را می‌شناسم و در عربستان، دفتر خدماتی مجاهدین در پیشاور، و نیز افغانستان او را همراهی کرده‌ام، به هیچ وجه اهل تکفیر کردن مسلمانان نیست. ریشه این تفکر و عامل غلبه آن بر ساختار فکری القاعده، گروه‌های جهادی مصری و نیز برخی دیگر از الجزایری‌ها هم‌چون «حمد الجزایری» و «ابن قیم» هستند. در آن زمان، این دو به عنوان سردمداران ایده «تکفیر» در پیشاور شناخته می‌شدند. ایمن ظواهری، که او را هم می‌شناسم، در پیشاور به داشتن ایده «تکفیر» شهره بود؛ اما در آن زمان به صراحت از این موضوع صحبت نمی‌کرد. فکر می‌کنم این تفکر از سال 1998 به ویژه زمانی که «ربانی» از سوی القاعده مرتد اعلام شد، از حالت نظری بیرون آمد و جنبه عملی پیدا کرد. جالب اینجاست که عبدالرسول سیاف همان کاری را انجام داده بود که ربانی به علت آن تکفیر شد؛ اما به دلیل رابطه نزدیکی با سران القاعده تکفیر نشد. سال 1998 از این جهت مبدأ دوره جدید - عملی شدن تکفیر مسلمانان - است که القاعده بر تردید خود مبنی بر جنگیدن با مسلمانان و آلوده شدن به فتنه جنگ داخلی یا اعتقاد ارتداد مخالفان مسلمان طالبان، غلبه کرد و به صفوف جنگجویان طالبان پیوست. این رویداد نوعی تغییر دیدگاه بود. سازمان القاعده و مردی که پیش از آن جنگ با مسلمانان را فتنه می‌دانست، تحت تأثیر افکار ایمن ظواهری، اتحاد با او و پیوستن به جبهه طالبان در جدال با گروه‌های مسلمان در سال 1988 تغییر رویه داد.³⁵

نمونه اخیر این اختلافات را در سال‌های گذشته می‌توان میان ظواهری و زرقاوی مشاهده کرد. زرقاوی از جمله رهبران القاعده است که برای جنگ با شیعیان و کشتار آنان اولویت خاصی قائل

است. وی «جهاد» با شیعیان را از اهم وظایف القاعده می‌دانست و تلاش می‌کرد با تئوریزه کردن این مبارزه عملیات‌هایی را در این باره سامان دهد. اصولاً زرقاوی بیش از سایر رهبران شناخته‌شده القاعده به کاربرد بی‌رویه خشونت اصرار داشت؛ در حالی که ظواهری با داشتن تجربه شکست حکومت طالبان، به علت افراط در خشونت و بی‌ملاحظگی نسبت به مسائل پیرامونی جهانی، نمی‌توانست با چنین روش‌هایی با شدت مورد نظر زرقاوی موافق باشد. ظواهری، طی نامه‌ای به زرقاوی که در 9 ژوئیه (تیر) 2005 منتشر شد، تلاش کرد با همان ایدئولوژی یادشده، تحلیلی منطقی‌تر نسبت به سایر رهبران القاعده درباره اهداف و راهبردهای جنگ در عراق ارائه دهد. او در این نامه انتقادهای متعددی به زرقاوی، نماینده جریانی که تئوری شیعه‌ستیزی را بر غرب‌ستیزی ارجح می‌داند، وارد می‌سازد. ظواهری با اذعان به اینکه شیعیان کافر و دشمن هستند، به صراحت بیان می‌کند در مرحله کنونی، جنگ با شیعیان را نباید در اولویت قرار داد، بلکه باید به افکار عمومی مسلمانان که تمایلی به این جنگ ندارند احترام گذاشت؛ زیرا بدون داشتن آنها نمی‌توان به اهداف مورد نظر دست یافت و به زور نمی‌توان حکومت کرد. ظواهری می‌گوید: «جهاد» در عراق بدون دستیابی به حداقلی از حمایت مردم نمی‌تواند موفق باشد. او درباره تکرار اشتباهات طالبان هشدار می‌دهد؛ زیرا آنان به علت محدود ساختن مشارکت مردمی در حکومت و به دلیل وابستگی‌های قومی‌شان در منطقه، نتوانستند مردم را علیه تجاوز امریکا بسیج کنند. ظواهری خواستار کاهش اختلاف میان مذاهب مختلف اهل سنت است؛ زیرا توده مردم را از فهم چنین اختلافاتی ناتوان می‌بیند. وی برای اثبات مطالب خود، تعدادی از علمای برجسته «اشعری» یا «مالکی» را که نقش‌های برجسته‌ای در «جهاد» بازی کرده و به جریان‌های سلفی رادیکال یاری رسانده‌اند به یاد زرقاوی می‌آورد. ملاعمر، رهبر طالبان که به فرقه حنفی گرایش دارد، از جمله آنان است.³⁶ ظواهری حتی برخلاف وهابیت که سخن از رابطه عاشقانه با خدا گفتن را نمی‌پسندد، تلاش دارد از «جهاد» تفسیری عاشقانه ارائه دهد.³⁷

اختلافات میان رهبران القاعده گاه به حدی دامنه‌دار می‌شد که شکاف میان آنان را رسانه‌ای می‌ساخت. استاد بزرگ زرقاوی، ابومحمد المقدیسی، در مصاحبه‌ای که در وولت ووخه، تلویزیون الجزیره و روزنامه الحیات منتشر شد، به زرقاوی انتقاد کرد و شاگرد سابقش را به اعتدال فراخواند. او گفت حملات انتحاری، سر بریدن گروگان‌ها، حمله به زنان و کودکان و به قتل رساندن شیعیان رفتار اشتباهی است که چهره «واقعی جهاد» را مخدوش می‌سازد. مقدیسی حتی علیه رفتن جوانان برای

مبارزه به عراق نیز فتوا صادر کرد.³⁸

زرقاوی با بن لادن نیز دارای اختلافاتی بود؛ برای نمونه، او تمام حکومت‌های عربی را بدون استثنا کافر می‌دانست؛ اما بن لادن برخی کشورها به ویژه عربستان را در مراحل آغازین مستثنی می‌ساخت. هم‌چنین برخلاف همکاری بن لادن با ملایم، زرقاوی ابتدا از بیعت با او سرباز زد. زرقاوی هم‌چنین برخلاف بن لادن که جنگ صلیبی را مطرح می‌سازد به وجوب جنگ با دشمن نزدیک اعتقاد دارد.³⁹

نتیجه‌گیری

ایدئولوژی القاعده بر چهار رکن سلفی‌گری، رادیکالیسم، شیعه‌ستیزی و غرب‌ستیزی استوار است و از آنجا که دو رکن آخر برآمده از ویژگی سلفی‌گری است به اختصار می‌توان آن را ایدئولوژی «سلفی رادیکال» نامید. از نگاه آنان، دین یک نظام ساده حقوقی است که از جانب «فرمانروای» جهان برای رهایی بشر از عذاب دنیوی و اخروی نازل شده و تکالیفی را بر او واجب کرده است. لذا بشر برای سعادت دنیا و آخرت باید به عبادت و اطاعت خدا بپردازد. مهم‌ترین و سرآمد تمام عبادت‌ها که معیار ایمان واقعی و دروغین است، جهاد می‌باشد. با وجود تنگ‌نظری القاعده در تعیین مسلمانان و از آنجا که مرز میان انسان‌ها را ایدئولوژی سلفی رادیکال تعیین می‌کند، بسیاری از مخالفان آن ایدئولوژی به عنوان کافر، مشرک و منافق تلقی می‌شوند و مبارزه با آنان مشروعیت می‌یابد. در این نگرش، ابعاد عرفانی و جمالی دین نادیده گرفته و دین به شیئی گشتگی دچار می‌شود.

هدف نهایی ایدئولوژی القاعده دستیابی به حکومتی فقهی و جهانی است که ریشه در سلفی‌گری وهابیت دارد. ساختار این حکومت، حد واسط نظام‌های موناشری و آریستوکراسی به شمار می‌رود و یادآور رژیم‌های سیاسی بنی‌امیه و عباسیان است. با دموکراسی ناسازگار است و با قرار دادن «امیر» و «خلیفه» در رأس هرم قدرت، او را ملزم به مراعات کردن مشورت گروه نخبگان می‌داند. این رویکرد که به سیاست‌زدگی می‌انجامد، موجب ازخودبیگانگی پیروان و ابزارگرایی برخی رهبران می‌شود.

برای رسیدن به اهداف مورد نظر، مطابق ایدئولوژی القاعده، ابتدا باید سعی شود به صورت مرحله‌ای و دومینیکن کشورهای اسلامی، با مرکزیت عراق، فتح شوند و سپس با تشکیل سرزمین اسلامی (دارالاسلام) جنگ نهایی، به منظور برپایی حکومت جهانی اسلام، با «کافران» آغاز گردد. البته درباره اتخاذ راهبردها، به دو علت تغییر شرایط بیرونی حاکم بر القاعده و وجود دیدگاه‌های مختلف در میان رهبران، همیشه میان آنها اختلافاتی وجود داشته است.

پی‌نوشت‌ها

1. چریل بنارد، *اسلام دموکراتیک مدنی؛ رویکرد امریکایی*، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1384، صص 16 و 27.
2. همان، صص 26 و 27.
3. همان، صص 88 و 91.
5. مصطفی ملکیان، *راهی به رهایی*، تهران: نشر نگاه معاصر، 1381، صص 99 و 100.
6. ابی مصعب الزرقاوی، کلمات مضیئه؛ کتاب الجامع لحظ و کلمات الشيخ المعتر بدینه ابی مصعب الزرقاوی، شبکه البراق الاسلامیه، 1427 هـ، ص 4.
7. «آخرین پیام ماهواره‌ای رهبران القاعده» (وصیت‌نامه منسوب به احمد الحذنوی الغامدی، عضو عملیاتی القاعده)، *نوروز*، 1381/2/5.
8. ابی مصعب الزرقاوی، پیشین، صص 212 - 214.
8. Tom Knowlth, "Zawaheri- Not Binldan- is the Top Target", www.Sullivan.Country.com/z/sftt.htm
10. ایمن الظواهری، *الولاء و البراء؛ عقیده منقول و واقع مفقود*، شوال 1423 (دسامبر 2002)، ص 28.
11. همان، صص 3 و 12.
12. الزرقاوی، پیشین، صص 72 و 73.
14. الظواهری، پیشین، صص 25 - 22.
15. الزرقاوی، پیشین، صص 68 - 71.
16. همان، صص 7 - 5.
17. درباره معانی مختلف کفر بنگرید به: محمدحسن قدردان قراملکی، «کافر مسلمان و مسلمان کافر»، کتاب *نقد*، س 1، ش 4، پاییز 1376.
18. الظواهری، پیشین، ص 18.
19. الزرقاوی، پیشین، صص 495 و 496.
20. مروان شحاده، «استراتیجیه القاعده فی العراق؛ استراتیجیه «الحرب علی الارهاب» و دیمومه الجهاد»، مجله *العصر*، 2006/2/10.
21. الزرقاوی، پیشین، صص 256 - 254.
22. مهدی بخشی شیخ‌احمد، «جهاد از ابن تیمیه تا بن لادن»، فصلنامه *راهبرد*، ش 39، ص 206.
23. اسامه بن لادن، «بن لادن: حاضرم در دادگاه اسلامی محاکمه شوم»، ترجمه عباس امام، *صدای عدالت*، 1380/9/19.
24. همان.
25. حاتم قادری، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران: سمت، 1378، صص 12 و 23.
24. Shmuel Bar and Yair Minzili, *The Zawahiri Letter and the Strategy of Al Qaeda*, Washington DC, Hudson Institute, 2006, PP. 40-41.
27. الزرقاوی، پیشین، صص 7 - 5.
28. همان، ص 12.
29. همان، ص 229.
30. الظواهری، پیشین، صص 23 و 24.
31. «القاعده چه می‌خواهد؟»، ترجمه مرضیه خادم‌الشریف، *ایران*، 1384/6/19.
30. Shmuel Bar and Yair Minzili, Op. Cit, P. 40.

31. Bin Ladan, "Declaration of War against American Occupying the land of the Two Holy Places", www.azzam.com, 1996/8/26.
32. Christopher M. Blanchard, "AL Qaeda: Statements and Evolving Ideology", Congressional Research Service (crs), <http://fpc.state.gov/fpc/c4763.htm>.
33. Shmuel Bar and Yair Minzili, Op. Cit, PP. 43- 44.
36. جلال‌الدین مدنی، *مبانی و کلیات علوم سیاسی*، تهران: پایدار، 1383، ص 109.
37. حذیفه عزام، «آیا شبکه‌های اطلاعاتی در القاعده نفوذ کرده‌اند؟» ترجمه سعید آقاخانی، *شرق*، 1384/7/26.
36. Shmuel Bar and Yair Minzili, Op. Cit, PP. 41-42.
39. الطواهری، پیشین، ص 11.
40. محمدعلی فیروزآبادی، «به نام خداوند، پیرو شیطان نباش»، *شرق*، 84/6/12.
41. مروان شحاده، پیشین.